

داستانهای عامیانه فارسی

[۵]

۴- احسن القصص

« احسن القصص » نامی است که در قرآن کریم (سوره یوسف - آیه دوم) به - داستان پرحادثه و عبرت انگیز یوسف فرزند اسرائیل داده شده است . یوسف از پیامبران بنی اسرائیل و فرزند یعقوب پسر اسحاق است . بین مسلمین معروف است که حضرت ابراهیم پیرانه سر دو فرزند یافت که یکی از هاجر بانوی او و دیگری از کنیزش ساره بود . فرزند هاجر را اسحاق و پسر ساره را اسماعیل نام نهاد و سرانجام ناکزیر شد ساره را با فرزندش اسماعیل در بیابان مکه (که در قرآن وادی غیر ذی ذرع خوانده شده است) بگذارد و نزد زن خود هاجر باز گردد . اسماعیل پس از آنکه بالید و به حد رشد رسید فرزندان آورد و ساکنان جزیره العرب و آنسان که امروز عرب خوانده می شوند از نوادگان ویند .

اسحاق نیز دو پسر آورد که یکی را عیسو و دیگری را یعقوب (اسرائیل) نامید . عیسو فرزند ارشد بود و پدر با وی محبت بیش داشت . اما هنگامی که پیری در اسحاق اثر کرد و بینایی از چشمانش برفت و هر گش نزدیک شد خواست که فرزندان را پیش خواند و در حق آنان دعا کند . درین هنگام عیسو به شکار رفته بود ، یعقوب به راهنمایی مادر حيله کرد و بزغاله بی رابکشت و پوستش را به ساعد خود کشید و دست خود را مانند دست عیسو پرمو ساخت و نزد پدر رفت . پدر کمان برد که وی عیسوست . او را دعا کرد و برکت داد و پیامبری و سروری قوم را بدو سپرد و چون عیسو از شکار باز آمد و نزد پدر رفت اسحاق ماجرا را بدانست اما دعای خود را پس نگرفت و پیامبری در سل یعقوب پایدار بماند . علت اینکه قوم یهود را بنی اسرائیل می خوانند آنست که بر حسب روایتهای دینی این قوم از فرزندان یعقوب پدید آمده اند .

یوسف کوچکترین و زیباترین و نیکخوترین پسر اسرائیل بود و ازین روی پدریش از همه بدو مهر می ورزید و سرانجام برادرش بدو رشک بردند و در چاهش افکندند ...

داستان یوسف و عشق زلیخا بدو چندین مشهورست که به کوچکترین شرحی نیاز ندارد . از صدر اسلام تا قرن دهم مفسران و شاعران ازین منبع بی کسران سود چسته و منظومه ها پرداخته و کتابها تألیف کرده اند . در تمام تفسیرهای بزرگ عربی و فارسی فصلی مشبع به داستان یوسف اختصاص یافته است . یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی (که به یقین ازو نیست) و یوسف و زلیخای جامی و یوسف و زلیخای ملافرخ حسین ناظم هروی

(طبع ناشکند ۱۳۲۲ ه. ق.) شهرت یافته‌اند و در زوایای کتابخانه‌ها نسخه‌های خطی منظوم بسیار ازین داستان که پرداخته شاعران گمنام اعصار و قرون است می‌توان یافت. بعضی نویسندگان نیز، این قصه را از میان تفسیرهای بزرگ بیرون آورده به صورت داستانی جدا و مستقل آنرا به نثر نوشته‌اند و بسیاری از آنان همان نام قرآن «احسن القصص» را بر این داستان نهاده‌اند.

اصل داستان یوسف در عهد عتیق (سفر پیدایش - از باب سی‌ام تا پایان آن یعنی باب پنجاهم) آمده است. نکته جالب آنست که نام زلیخا عاشق بی‌قرار یوسف نه در عهد عتیق آمده است و نه در قرآن کریم، و خاصه در تورات اشارتی مختصر بدان رفته و سر و ته مطلب درز گرفته شده است.

متن داستان در تورات و قرآن کریم دارای اختلافهایی جزئی است. مثلاً در تورات یعقوب خود یوسف را زینت می‌کند و به بیابان نزد برادران خویش می‌فرستد. اما روایت قرآن کریم حاکی است که برادران یوسف او را با اصرار از پدر جدا می‌کنند و حتی یعقوب به آنان می‌گوید: «می‌ترسم او را گرگ بخورد».

طبق روایت تورات یکی از برادران آنان را به افکندن یوسف در چاه ترغیب می‌کند تا خود در غیاب آنان او را از چاه بر آورده به پدر برساند. اما برادران «چشمان خود را باز کرده دیدند که قافله اسماعیلیان از جلعاد می‌رسد و شتران ایشان کتیرا و بلسان و لادن‌بار دارند و می‌روند تا آنها را به مصر ببرند. آنگاه بهودا به برادران خود گفت برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد. بیایید او را به این اسماعیلیان بفروشیم و دست ما بروی نباشد زیرا که او برادر و گوشت ماست، پس برادرانش بدین رضا دادند. و چون تجار مدیانی در گذر بودند، یوسف را از چاه کشیده بر آوردند و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند پس یوسف را به مصر بردند. و زوین (برادری که می‌خواست او را از چاه بر آورده به پدر برساند) چون به سر چاه برگشت و دید که یوسف در چاه نیست جامه خود را چاک زد...»^۱

چنانکه مذکور افتاد، در قرآن کریم و عهد عتیق نام زلیخا برده نشده است. از قصه دعوت زلیخا از زنان اشراف مصر و در آوردن یوسف در محضر ایشان و دست بریدن زنان نیز که در ادبیات فارسی الهام بخش شاعران بوده و مضمونهای بدیع پدید آورده است در تورات مطلقاً اثری نیست و برای نخستین بار در کتاب آسمانی ما مطرح شده است. ظاهراً قصه یوسف نیز، مانند تمام داستانهای متداول بین مردم، بر اثر گذشت قرن‌ها و نقل شدن از سینه به سینه و از دهان به دهان، رفته رفته صورت کمال یافته و ناسازبهای آن ترمیم شده و پیچیده و پیراسته گشته و توسط سخنگویان بلیغ و بسا ذوق هر عصر نکات داستان پرداز می‌در آن گنجانیده شده است.

شك نیست که روایت‌های مفسران درباره داستان یوسف از منبعهای اسرائیلی

سرچشمه می گیرد. اما این داستان در تورات کاملاً به شکل بدوی و ناپخته طرح شده و بسیاری نکته ها نا گفته مانده است : یوسف بر اثر کام ندادن به زلیخا به زندان می افتد، اما دیگر هیچ خبر و اثری ازین زن که دیوانه اوست یافت نمی شود و سرگذشت پیامبر اسرائیلی ، بی دخالت زلیخا به پایان می آید . در صورتیکه مفسران ما سرانجام زلیخا را پس از آنکه پیر و شکسته و نابینا شده بود ، بر اثر دعای یوسف دیگر باره جوان و زیبا و بینا می کنند و به وصال یوسف می رسانند و به عقد وی در می آورند .

درین باره نیز بیش ازین مجال گفتار نیست و خوانندگان عزیز خود می توانند برای مقایسه روایتهای گوناگون این داستان به عهد عتیق و تفسیرهایی مانند تفسیر ابوالفتح رازی و تفسیر کبیر امام فخر رازی و مجمع البیان و کشاف و غیر آن رجوع کنند .

ظاهراً مفصل ترین کتابی که درباره تفسیر سوره یوسف و شرح داستان وی پرداخته آمده است ، احسن القصص ملا معین الدین مسکین بن شرف الدین حاجی محمد فراهی معروف به ملا معین جوینی (متوفی ۹۰۷ هـ . ق .) است .

معین جوینی قصد نکاشتن تفسیری عظیم به نام حدایق الحقایق داشته و سوره های فاتحة الكتاب و بقره را نیز تفسیر کرده است . « بعد از آن که عنان مرکب بیان به صوب سوره [آل] عمران متوجه شد جمعی از دوستان ربانی که مایل مطالعه قصص قرآنی بودند به این فقیر التفات نموده استدعای تقدیم تفسیر سوره یوسف بر آل عمران فرمودند . بنابراین که چون توفیق الهی عز و جل رفیق کشته اتمام این سوره میسر گردد و امداد اعانت خداوندی مراقت نماید بساز به ترتیب معهود مراجعت نموده از آل عمران تا به این سوره مفسر گشته در سلك تحریر منخرط گردد و این نیز دقتی باشد از دفاتر دریا مقاطر تفسیر حدایق الحقایق فی کشف اسرار الدقایق ... »
ازین که مؤلف توانسته است این تفسیر عظیم را به پایان آورد یانه ، خبری ندارم . اما تفسیر سوره یوسف وی به صورت کتابی به قطع بزرگ و دارای ۲۷۶ صفحه يك قرن پیش در تهران به طبع رسیده است .

مؤلف کتاب دارای مشرب تصوف بوده و در ضمن تألیف خویش هر جا که فرصت یافته از تأویل آیه ها بر طبق سلیقه صوفیان خودداری نکرده است .

کتاب با مقدمه بی مفصل درباره فضیلت این سوره و علت اینکه آن را احسن القصص نامیده اند ، و نیز شگفتی هایی که درین داستان وجود دارد آغاز می شود .

شك نیست که مؤلفان چنین کتابهایی منابع و مآخذ فراوان زبردست دارند و گاه نیز قسمت اعظم کتاب خود را بی هیچ تغییر و تبدیلی از روی آنها رونویس می کنند . غث و سمین بودن انشای احسن القصص این مطلب را به خوبی می رساند که مؤلف از کتابهای گذشتگان نصیبی فراوان برده و عبارتهای آنها را بی کم و کاست در کتاب خویش آورده است

گاه نیز نازك خیالی وی کار را به جاهای باریک می کشاند و در توصیف هیأت الف و لام و را (الر) که سوره یوسف با آن آغاز شده است داد سخن می دهد :

« الف حرفیست رقص راستی بر کشیده ... الف نام دارد اما با هیچ حرف الفت نمی گیرد ، لاجرم در عالم وحدت نقطه و حرکت و علامت نمی پذیرد ، نیز صورتیست که خم و پیچ ندارد ، پاکیزه سیرتیست که هیچ ندارد ، حروف همه فرزند او اصلت ، پیوند همه بدوست از آنکه گویند که الف وصلست ، شرف سبقت دارد ازان سزای تشریف است ، معرف وار ایستاده به جهت آن علامت تعریفست ... لام حرفیست از غایت تواضع دوتا گشته و به کمال نیت با لطف همراه آمده گاهی خود را در حروف « لله » درج می کند و گاه در صدر بارگاه لاله الا الله نقد کونین خرج می کند ، گاهی چون زاهدان قامت خود را درخت منحنی ساخته و گاهی چون عاشقان لال (ا) خود را در قدم ارباب حسن و جمال انداخته و گاهی چون تیری برافراشته و گاهی چون شتر بار تحمل برداشته . . . « را » حرفیست ضعیف شکل و نحیف بنیه اما مقتاح در رحمت است و عنوان منشور رآفت ، گاهی وجود ضعیف خود را مقدمه لشکر « رینا » سازد و گاهی بر درگاه رحمت رحمان و رحیم در بانی کند ، سر رشته راحتها او و سرد فتر رحمتها اوست ، مجاهد صومعه رقت و نیازست ، محرم حر مسرای راز و نیازست ، از وی سؤال کردم که ای پیر ضعیف ترکیب و ای حقیر نحیف ترتیب ... یا به جانب حروف به چشم شوکت دراز کرده بی گفت پای دراز من به سبب کوتاه دستی منست . . . »

اینگونه باریک اندیشی های عجیب و غریب ، دو صفحه از کتاب را در توصیف این سه حرف اشغال کرده و مؤلف گفتار خود را با شعرها و مثلها نیز آراسته است . نا گفته نماند که دوران تألیف احسن القصص دوران انحطاط فکری مردم ایران بوده است و همین گونه تصویرها که گاه با نشو و افیون و بنگ و ترکیبهای گوناگون آن درهم می آمیخت و « صوفیان » را به عالم « بالا » می برد ، موجب شد که فرقه بی به نام حروفیان پدید آیند و خلاصه هستی و مظهر عالم کون و فساد و ملک و مملکت را سی و دو حرف الفبا (۲۸ حرف عربی و چهار حرف خاص فارسی) پندارند و عجبتر آنکه اعتقادهای این فرقه چندان رواج یابد که فرمانروایان ناگزیر شوند برای قمع ماده فساد زعیمان و معتقدان این گروه را به قتل رسانند .^۴

معین جوینی در تأویل و تفسیر عارفانه آیه های سوره یوسف از تفسیر معروف کشف الاسرار و عدة الابرار اثر ابوالفضل رشیدالدین میبیدی (متوفی ۵۲۰ هـ . ق) معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری بسیار سود جسته و گاه از آن نام برده و گاه بی ذکر نام از

۱- احسن القصص - ص ۷ .

۲- برای اطلاع بیشتر درباره فرقه حروفیان می توانید به کتاب « متون حروفیه » چاپ لیدن و مقدمه دکتر رضا توفیق فیلسوف معروف ترک بر آن کتاب - از نشریات اوقاف کتب - رجوع کنید .

آن نقل کرده است و چون این تفسیر دارای نثری بسیار پخته و زیبا و دلنشین و شاعرانه است کتاب وی نیز رنگ و رونقی یافته است .

برای آنکه مطالب کتاب هرچه مفصلتر و گفتارهای آن هرچه مشبع تر باشد، جای جای از شعرهای شاعران - خاصه آنانکه مذاق عرفانی داشته‌اند مانند شیخ عطار و خواجه حافظ و دیگران در کتاب خویش شاهد آورده و گاه نیز شعرهایی ست . و کم ارزش از خویش بدان مزید کرده است .

احسن القصص رانمی‌توان یکسره داستان عامیانه دانست . اما کسانیکه به خواندن قصه های دینی رغبتی دارند تا گزیر یا این کتاب و یا کتابهای دیگری را که از روی همین کتاب و دیگر تفسیرها تحت این نام و عنوان تألیف شده است مطالعه می‌کنند و در هر حال می‌توان آنرا جزء داستانهایی که جنبه دینی دارد شمرد، اگرچه بسط مقال و حاشیه رویهای متعدد و مفصل و تفسیر و تأویلهای گوناگون و درج نکته‌های عرفانی و دینی آن را از صورت داستان - به معنی اخص کلمه - بیرون آورده و رنگ کتاب تفسیر بدان داده است .

احسن القصص یکبار در تهران سال ۱۲۷۸ ه . ق . و بار دیگر در ۱۳۰۹ ه . ق . چاپ سنگی شده است .



علاوه بر احسن القصص ملا معین جوینی دو کتاب دیگر تحت همین عنوان - منتهی قدسی مختصر تر و ساده تر - توسط دو مؤلف دیگر نگاشته شده و به طبع رسیده است . یکی از آنها احسن القصص تألیف میرزا ابوالقاسم بن علی اصغر موسوی خوبی معروف به شیخ الاسلام است که در ۱۳۲۳ ه . ق . در تبریز چاپ شده و دیگری احسن القصص شیخ محمد حسن بن محمد تقی هروی خراسانی است که در سال ۱۳۵۰ ه . ق . در مشهد چاپ و منتشر شده است و بحث درباره آنها - چون تکرار مطالب قبلی است - زیاده فایده و ضرورتی ندارد .

رتال جامع علوم انسانی محمد جعفر محجوب